

بسم الله الرحمن الرحيم

ذوق المتألهين: وجود امری حقیقی و واحدی شخصی است که اختصاص به خداوند

متعال دارد

وذهب جماعه أن الوجود الحقیقی شخص واحد هو ذات الباری تعالی و الماهیات امور حقیقیه موجودیتها عباره عن انتسابها الی الوجود الواجبی وارتباطها به تعالی فالوجود واحد شخصی عندهم و الموجود کلی له افراد متعدده وهی الموجودات و نسبوا هذا المذهب الی ذوق المتألهین.

یک طریق و مذهبی است که نسبتش را به ذوق المتألهین میدهند و مرحوم حاجی هم این مطلب را در منظومه آورده بودند. و او اینست که آنها معتقدند که وجود یک امر حقیقی و یک واحد شخصی است که اختصاص به خداوند متعال دارد و هیچیک از موجودات حصه‌ای از وجود ندارند موجودات دیگر ماهیات اصیل و حقیقی هستند و واقعیت دارند منتها تا جعل به اینها تعلق نگیرد ظهور و بروز پیدا نمی‌کنند.

آدم گاهی اوقات نمی‌فهمد که شخصی که یک مسأله‌ای را می‌گوید آیا به لوازمش هم اطلاع دارد و به تبعات اینها متبصر است؟ در هر صورت صاحبان این نظر قائل هستند به وحدت وجود و کثرت موجود.

ما قائل به وجود شخصی در اعیان خارج هستیم. یک کتاب وجود شخصی دارد. یک قلم وجود شخصی دارد و وجود شخصی این با وجود شخصی آن، تفاوت دارد. در عین آنها ماهیت دارند و ماهیت آنها باعث امتیاز و اختلاف بین این دو شیئی شده است ولی این یک وجود شخصی دارد، آن هم یک وجود شخصی دارد و این وجود شخصی است که باعث تحقق این امتیاز و این اختلاف است. این آقایان معتقدند بر اینکه وجود شخصی فقط یک وجود است و آن اختصاص به خداوند متعال دارد به اندازه یک سر سوزن از این وجود شخصی به کسی نمی‌دهد. پس این ماهیات چه هستند؟ ماهیات امور حقیقی هستند و واقعیت در اعیان خارجی از آن ماهیات است. لیکن این ماهیات چون به آن وجود حقیقی نسبت دارند، اعیان خارجی را تشکیل داده‌اند، به عبارت دیگر چون انتساب و تعلق به آن وجود حقیقی دارند ما در خارج این ماهیات را می‌بینیم. و لولا این انتساب، ماهیاتی هم نبود. این ماهیات دارای وجود نیستند و وجود در این ماهیات می‌شود امور انتزاعیه و نه امور حقیقیه و تأصلیه. چون ارتباط و تعلق به او دارند، به این ماهیات می‌گوئیم: موجود. پس موجود می‌شود یک امر کلی «ذا

افرادِ مختلفه و انواع متفاوته و اجناس متمیزه» همه اینها با همدیگر اختلاف دارند.

در طریقه ذوق المتألّهین آنچه که هست اینست که وجود، درست از برای یکی است و هیچ سهمی از وجود غیر از واجب الوجود ندارد حتی به اندازه سرسوزنی. این پیغمبر با این عظمت به اندازه بال پشه سهمی از وجود ندارد، چون ممکن است. تمام این عوالم امکان به اندازه بال مگس سهمی از وجود ندارند. اینها ماهیتند و امور حقیقی هستند و این امور حقیقی از خودشان نیامدند. یک خدائی این وسط در کار است، فقط کاری که خدا می کند به این ماهیات وجود نمی دهد، وجود مال خودش است، در هر صورت تمام این ماهیات عبارتند از: حقایقی که آن حقایق هیچگونه ارتباطی و علقه‌ای و اشتراکی و اتّحادی با آن وجود واجب الوجود ندارد. آن واجب الوجود ماهیته انیته و غیر از وجود چیز دیگری ندارد. و هیچ ما به الاشتراکی بین ماهیات و بین آن وجود واجب الوجود نیست. ماهیات عبارتند از: گردو، پنیر و شکر و عسل و درخت و دریا و کوه و غیره در حالی که وجود واجب یک حقیقت ناشناخته ایست که ماهیت ندارد و یک سدّ سکندر بین آن حقیقت و بین این ماهیات کشیده شده و این دو را از همدیگر جدا کرده و هیچ مابه الاشتراکی ندارد.

جعل یعنی ارتباط این ماهیات با وجود شخصی

سؤال ما این است: این ماهیات از کجا پیدا شدند؟ خودشان یک دفعه از زمین سبز شدند؟ هیچ ماهیتی بدون علت درست نمی شود. پس علت در تحقق ماهیات چیست؟ جعل، جعل یعنی ارتباط، این ماهیات با آن وجود شخصی ارتباط دارند.

آن وقت در اینجا اشکالاتی که وارد می شود، ولی آنچه که فعلاً مطرح می کنیم مسلک اینها است که می گویند خودشان از زمین سبز نشده‌اند. چرا؟ چون ممکنند. و هر شیء ممکن ذاتی در وجود خودش مفتقر به غیر است، و به تنهایی خودش نمی تواند کاری کند و نیاز به غیر دارد. غیر را می گویند ارتباط. پس این ماهیات مرتبط هستند با آن وجود عینی شخصی. شما اسم این ارتباط را چه می گذارید؟ اگر این ارتباط را شما اضافه اشراقیه می دانید، اضافه اشراقیه که معنا ندارد. یا اضافه مقولیه است که لازمه اش اینست که قبلاً در اضافه مقولیه منسوب و منسوب الیه هر دو وجود داشته باشد و نسبت بین اینها هم برقرار باشد.

اگر شما این اضافه را اضافه مقولیه نمی دانید و اضافه اشراقیه می دانید، پس اصاله الماهیه از کجا آمد؟ ماهیت چرا اصل شد؟ اگر از ناحیه جاعل به او ماهیات افاضه شده، او که ماهیت ندارد. شما خودتان گفتید او وجود واحد شخصی است و «ماهیه انیته» وقتی یک وجود واحد شخصی باشد و

سراسر وجودش وجود باشد، دیگر ماهیت ندارد. مثل اینکه شما ماستی را که دارید. به شیر بزنید، ماست می‌شود. اما از درون ماست شما که دیگر کدو در نمی‌آید. این ماست خیلی هنر داشته باشد اگر به شیر بزنید، آن شیر را مثل خودش بکند. اما فرض کنید این ماست را داخل ظرفی بگذارید و بعد از یک ساعت در آن را بردارید یک کیلو خیار در بیاید! این نمی‌شود. سخنیت لازم است. وجودی که اصلاً دارای ماهیت نیست چگونه جعل ماهیت می‌کند؟ وجود را که برای خودش نگه داشته و به او نمی‌دهد. پس چه به این می‌دهد؟ اگر خداوند متعال افاضه می‌کند باید وجود شخصی افاضه کند. منتها در افاضه وجود شخصی چون دارای مراتب تشکیکی است شما اسم این را شلغم می‌گذارید، و اسم آن را هویج می‌گذارید. اما وجود به اینها نمی‌دهد، پس چه به اینها می‌دهد؟ ماهیت می‌دهد؟ ماهیت از کجا آمد؟ کجای وجود خدا هویج خوابیده؟ کجای وجود خداوند شلغم خوابیده؟ این وجود تنهاست. این اشکالاتی است که بر آن می‌شود.

در طریقه ذوق المتالیهین یادمان باشد که وجود، وجود واحد است. درست است، ربط به هیچکس ندارد، بقیه موجودات به اندازه سر سوزنی از این وجود نصیب ندارند. این وجودات چه هستند؟ امور اعتباری هستند؟ نه، امور حقیقی هستند. این امور حقیقی چطور پیدا شدند؟ عنایت ازلی و لطف پروردگار وقتی به این ماهیات، تعلق گرفت وجود شدند. پس فقط صرف یک تعلق و صرف یک ارتباط بود بدون اینکه از آن وجود در اینها برود، وجود در بست مال خداست. وقتی در خارج ظهور پیدا کردند ما یک وجود انتزاعی از اینها می‌گیریم و می‌بریم به باب اشتقاق، یک «موجود» هم درست می‌کنیم و این موجود را بر این ماهیات حمل می‌کنیم و می‌گوییم مثلاً «زید» موجود در خارج درست شد. پس موجود می‌شود یک امر انتزاعی و یک امر عقلی نه یک امر واقعی و خارجی.

من در یک مجلسی در مشهد بودم، یکی از این آخوندها می‌گفت: آقا چه می‌گویند این فلاسفه بی‌دین؟ به خدا می‌گویند موجود به این دانه کبریت هم می‌گویند موجود^۱.

اطلاق یک مفهوم بر دو مصداقی که اینها مصداق این مفهوم هستند که اشکالی ندارد. چه اشکالی دارد ما به خدا بگوئیم موجود ولی موجودی که حد ندارد و به این دانه کبریت هم بگوئیم موجود. موجودی که اینقدر حد دارد. این که دیگر اشکالی ندارد.

این افراد نمی‌دانند که اینها می‌آیند وجود را یک امر اعتباری می‌دانند. عوام هم همینگونه

^۱ در دعای مجیر فرماید: یا موجود. محقق

هستند، این عوام که هیچ گونه از وجود برداشتی ندارند، اینها وقتی نظر به ماهیات دارند آن وجود را اختصاص به ذات باری می‌دانند و نظرشان به همین ماهیات است، آنها موجودیت را درک می‌کنند منتهی تكثر در موجودیات قائل هستند.

مسلك ذوق المتألهين

علی ای حال در مسلك ذوق المتألهين آنچه که مورد دقت باید قرار بگیرد این است که ماهیات سهمی از وجود ندارند، و بطور کلی از آن خداست. ماهیات امور اعتباری هستند و به صرف ارتباط با ذات باری تعالی به اینها موجود می‌گوئیم. پس فقط تعلق است که موجب بروز و ظهور اینها شده است. این یک مسلك.

مسلكی دیگر

مسلك دیگر آن است که مرحوم حاجی در این تعلیقه می‌فرمایند و بسیار تعلیقه خوبی است و نکاتی دارد که بعداً عرض می‌شود. و آن این است که بعضی‌ها قائل به وحدت وجود و وحدت موجود هستند. این طریق را نسبت داده اند به بعضی از صوفیه. البته در این انتساب و تعبیری که آقایان از این می‌کنند جای صحبت است، حتی خود مرحوم حاجی هم در منظومه شاید یک همچنین برداشتی کرده، بعضی از آقایان مقررین بحث‌های منظومه هم یک برداشت اشتباهی داشتند^۱. آنها می‌گویند منظور از صوفیه در مسأله وحدت وجود و موجود این است که بطور کلی یک وجود شخصی و واقعی و خارجی بیشتر نیست که آن وجود اختصاص به ذات باری تعالی دارد و یک موجود هم بیشتر نیست. کسر اب بقیعه یحسبه الظمان ماء^۲.

و تمام آنچه را که ما می‌بینیم در عالم خارج همه خواب و خیال است، اصلاً واقعیت ندارد. پس این درخت و شجری که می‌بینیم چیست؟ این آسمان و زمینی که مشاهده می‌کنیم چیست؟ این تفاوت و اختلاف بین انسان و حیوان و شجر و مدر و نبات و جماد چیست؟ می‌گویند همه اش خواب و خیال است، اینها اصلاً واقعیت ندارند. انسانی ما نداریم. حیوانی ما نداریم. یک صوری فقط بوده اما آن صورت واقعیت خارجی نداشته، مثل بچه ایی که در ذهن خودش اقوالی ترسیم و تصور می‌کند و می‌گوید: غول، غول هیچ وجود خارجی ندارد ولی ترسیم ذهنی بچه است. اگر ترسیم نمی‌کرد که

نمی ترسید. پس تصوّر اوست که این تصوّر را حاکی از خارج می بیند ولی در خارج غیر از یک وجود واحد چیز دیگری نیست. این را دارم توضیح می دهم تا اینکه مسأله خب جا بیافتد.

بیان طریقه صوفیه در وحدت باری تعالی

پس بنابراین طریقه صوفیه آنطوری که این آقایان تقریر می کنند معنایش این است که تمام آنچه را که در عالم هست، همه خواب و خیال است. همه اینها اوهام است و همه اینها عکوس و تصاویر است و همه اینها تخیلات است، ولی در خارج غیر از یک وجود واحد که پروردگار متعال و غیر از یک موجود که باز خود خداوند متعال است، هیچ چیز دیگری وجود ندارد.

لذا بعضی ها که این مسأله را به بعضی از صوفیه نسبت داده اند آمده اند اشکال کرده اند که در حالتی که ما در خارج این اشیاء متفاوت را می بینیم، اختلاف بین زید و عمرو را می بینیم، اختلاف بین ماهیات مختلفه الحقایق و الانواع را می بینیم، اختلاف بین جنس و فصل و شجر و مدر و مجردات و مادیات بانحائها و اقسامها را می بینیم. یا باید قائل به سوفسطایی بشویم و عالم اعیان را در خارج انکار کنیم، یا برای این یک چاره ای بیاندیشیم لذا آمدند این را یک مذهب شبیه به جنون معرفی کردند که اینها خودشان هم نمی فهمیدند چه می گویند! حرفی است که از روی مشاعر برنخواسته است، و به پشتوانه منطق و عقل و برهان زیور نبسته بلکه بر اساس توهم یک همچنین صحبتی می کنند.

البته عرض کردم که این حرف صحیح نیست. این کسی که قائل به وحدت وجود و موجود است نمی خواهد بگوید در خارج ما اصلاً ترشی نداریم، ما اصلاً شیرینی نداریم. همان که قائل به این است، وقتی که می خواهد چایی بنوشد چرا به جای نبات و قند، قرقوروت را در دهانش نمی گذارد؟ یا باید بگوئیم اینها دیوانه هستند و تابع مکتب سوفسطایی هستند، یا اینکه حرفی که زدند یک واقعیت است.

واقعیت وحدت شخصیه وجود

واقعیت وحدت شخصیه وجود و وحدت موجودیت وجود، این است که در عالم اعیان خارج اگر ما نگاه کنیم همان طوری که در سلسله طولیه علیه، علت را عین معلول می دانیم و ظهور او، همین طور از نقطه نظر سلسله عرضیه تمام معالیل را یک وجود میدانیم، و یک موجود می دانیم، آلا اینکه صور در اینجا تفاوت پیدا کرده، و قائل به مسأله وحدت وجود بالاخره به این نقطه می رسد که باید قائل به مسأله وحدت وجود باشد. نه اینکه اینها بگویند اصلاً ترشی و شیرینی در خارج نداریم و اوهام است. منظورش این است که این ترشی و این شیرینی، این غنم و این بقر، این جماد و این نبات

موجودیت مستقله در قبال وجود از موجودیت آن وجود واجبی ندارند، وجود همه اینها وجود رابط است، یعنی عین التعلق است و یک وجود واحد است که در عالم خارج به صور مختلفی در آمده، ما اسم هر صورت را یک وجود شخصی می‌گذاریم. این اشکال ندارد.

موجودی که اینها در صدد رد و انکار او هستند آن موجودیت مستقله در قبال آن وجود بسیط و به عنوان تکه جدا شده از آن وجود بسیط است، آنچه که هست در خارج وجود واحد است. مثلاً یک وقتی شما خمیر را بصورت یک کاسه درمی‌آورید این می‌شود وجود واحد، یک وقتی همین خمیر را می‌گذارید روی شانه و برایش دم و سر درست می‌کنید، شخصی می‌آید از یک طرف نگاه می‌کند، می‌گوید این خمیر، سر است چون نمی‌تواند اینطرف را ببیند فرض کنید که فقط یک طرفش را نگاه می‌کند، یکی می‌آید نگاه می‌کند می‌گوید این خمیر بصورت دم در آمده، حالا پرده را می‌اندازیم کنار، می‌گوید رفته آنطرف دراز شده. می‌گوئیم: آقا اینطوری گردش کردیم، حالا می‌خواهیم داخل تنور بگذاریم. این دراز و گرد شدن، دم در آوردن و سر در آوردن از دید ماست. اما کسی که یک قدری دیدش قویتر باشد، و پرده را کنار بزند می‌گوید: همه اینها یکی‌اند. یک خمیر است که صورتهای متفاوت پیدا کرده، اسم این را وحدت وجود و موجود می‌گذارند. وحدت وجود یعنی مایه یکی است، و وحدت موجود یعنی هویت خارجی هم یکی است. یک وقت شما تکه‌ای جدا نکردید. یک وقت یک تکه از آن جدا می‌کنید. این کثرت موجود می‌شود با آنکه وحدت وجود دارد. وحدت در مایه دارد، آن آب آرد و نمک است، این هم آب و آرد و نمک است، مایه یکی است، موجود دو تاست.

عقیده صوفیه در وحدت و کثرت

صوفیه می‌گویند: در عوالم عرضیه اشیاء مختلف وجود مستقل قبال و ازای دیگری ندارند همه راهها به یک جا ختم است، یعنی وجود زید و وجود عمرو را که دو صورت می‌بینیم، واقعیت هر دو یکی است. مثل یک شخصی که در مقابل ده آینه ایستاده و ده جهت مختلف به خود گرفته است. آینه‌ای که در اینجا هست، او را از فقط قسمت راست را نشان میدهد. آینه‌ای که در قسمت دیگر قرار گرفته قیافه را به گونه دیگری نشان می‌دهد.

بنابراین شما می‌بینید ده آینه مختلف که در کنار همدیگر قرار گرفته از هر کدام یک موجودیت دارند، به نحوی که اگر کسی به خود زید نگاه نکند به یک زاویه آینه نگاه بکند می‌گوید زید این است، اینطرف و آنطرف را ندیده فقط می‌گوید زید این است. اگر کسی فقط یک آینه برایش باز بشود و نگاه به آن ذو الصوره نکند و فقط عکس را ببیند می‌گوید زید همین است. بنابراین هر کسی

از ظنّ خود شد یار من. این را می گوئیم: کثرت موجود اعتباری. اعتباری می دانیم چون تمام اینها تا وقتی است که زید وجود دارد. اما همینکه یک پرده مقابل او قرار گیرد دیگر از آئینه ها خبری نیست، آنها قائلند وجودی که در عالم اعیان است مانند عکسی می ماند که در صور مختلف است. این بیان با بیان خود صدر المتألهین که قائل به وحدت وجود و کثرت موجود است. در یک طریقه خواهد بود. بنابراین طریقه ذوق المتألهین این نیست که آنها بگویند: اصلاً وجودات شخصی نداریم بلکه وحدت وجود و وحدت موجود در عین کثرت وجود و کثرت موجود است که این مبنای آخوند است و در آنجا بحث می کند، که در عین اینکه ما یک وحدت وجود داریم که آن وجود حقّ است در عین حال یک وحدت موجود هم داریم. که همان تجلّی حقّ در خارج است. این وجود شخصی آمده به این ماهیت خورده شده قلم، این وجود آمده به این ماهیت خورده شده کاغذ. این وجود شخصی آمده به این ماهیت خورده شده کتاب و امثال ذلک.^۱

^۱ سؤال: این که وحدت موجود نشد

جواب: این که می گویند وحدت موجود، منظورشان موجود مستقله نیست، اما به موجود متکثره که قائلند. صوفیه نگاه می کند آن شخصی که این حرف را می زند وقتی نگاه می کند و می بیند که ماهیت این مختلف با آن است، مگر دیوانه است بگوید یکی است.

سؤال: ظهوراتش که یکی است حقیقتش که یکی است

جواب: ما با حقیقت وحدت وجود کار نداریم در خارج چه؟

سؤال: خارج جنبه های صوری دارد.

جواب: خارج اسمش موجود است دیگر پس این موجودات متعدد و متکثر هستند. این حقیقت واحد در صور مختلفه و متکثره ظهور پیدا کرده است.

سؤال: مثالی که شما فرمودید مایه اش یکی است.

جواب: این مال وحدت وجود است. حال آمدیم سراغ صورتش، این صورت یکی است یا ده تا است؟ نمی تواند بگوید که یکی است. دارد می بیند این زرد، این سفید، این سیاه است این را که نمی تواند انکار بکند!

سؤال: این موجود نشد، وجود شد.

جواب: صورت، موجود است، موجود هم متعدد می شود. حقیقت واحد است این همان طریقی است که مرحوم آخوند می گوید. یک وقت ما می آئیم اینگونه معنا می کنیم که آنها می گویند آنچه را که در خارج است فقط خواب و خیال است و واقعیت ندارد. پس شما به جای شلغم چدن بخور.

سؤال: به لحاظ ارتباط با وحدت وجود می گویند

جواب: آن وحدت وجود را قبول داریم

سؤال: این که خیال است برای این است که مایه اش یکی است

جواب: پس شما تأیید ما را می‌کنید. آنهایی که آمدند و ردّ کردند مثل مرحوم مطهری می‌گویند که اینها شبیه دیوانگی است ه کلام ایشان جای تأمل دارد و الا کسی که این حرف را می‌زند قائل نیست که اینها در عالم توهمات است آنها چای را که با قرفروت نمی‌خورند، بلکه با حبه قند می‌خورند دهانش که شیرین می‌شود، آیا احساس شیرینی می‌کند یا می‌گوید خواب و خیال است؟ این جناب صوفیه که قائل به وحدت موجود است و همه اینها را خواب و خیال می‌داند چرا می‌روند و بهترین را انتخاب می‌کنند؟ چرا نمی‌گویند همه اینها خواب و خیال است؟ وقتی می‌خواهد پرتقال را جدا کند درشتها را برمی‌دارد. یا بهترین را انتخاب می‌کند؟ پس این اصلاً صحیح نیست بلکه منظور از وحدت وجود و موجود این است که موجود و وجود مستقله نیست آن وقت کثرت اعتباریه می‌شود.

کثرت اعتباریه یعنی همین که عکس مختلف است، ظهورات مختلف است ولی مظهر یکی است. این همان مرامی است که خود مرحوم آخوند دارند.